

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروینیسیم

مهدی بروجردی^۱
هادی صمدی^۲
رضا عزیزی‌نژاد^۳

چکیده

فهم ما از تغییرات فکری پوپر درباره تکامل زیستی می‌تواند ما را در آشکارسازی برخی زوایای مغفول از نظام فکری وی یاری دهد. دعوی مقاله آن است که برخی از آراء پوپر در طول حیات فکری وی به تناسب رویکرد وی به تکامل، دچار دگرگونی‌هایی شده است. از امکان عدم به‌کارگیری صدق و کذب در آراء اولیه، تا تأکید بر موضوع صدق و حقیقت‌نمایی، و سرانجام گذار هر چه بیشتر از نگاه گزاره‌محور به سمت دیدگاه‌های تکاملی غیرگزاره‌ای، نمونه‌ای از این تغییرات فکری به شمار می‌آیند. در پوپر متأخر شاهد رجوع به دیدگاه تکاملی البته با خوانشی خاص، هستیم. این تغییرات پیامدها و نتایجی را برای نظام فکری پوپر به‌خصوص در حوزه معرفت‌شناسی به بار می‌آورد. از سوی دیگر با توجه به آراء پوپر که در آن سازگاری به‌عنوان محور و نتیجه‌ای حاصل از یک فرایند حل مسأله معرفی می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که تکامل زیستی محصول یک فرایند معرفتی است. مقاله دعوتی است به بازسازی نظام فلسفی پوپر در سایه فهم او از خوانش بدیع وی از تکامل؛ خوانشی که با برخی تحولات نوین در زیست‌شناسی تکاملی هم‌نواست.

کلید واژه‌ها: معرفت‌شناسی تکاملی، پوپر، تکامل زیستی، صدق، داروینیسیم.

۱. دانشجوی دکترای گروه فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران؛
ma.boroujerdi@srbiau.ac.ir
۲. استادیار گروه فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛
samadi@srbiau.ac.ir
۳. استادیار زیست‌شناسی، دانشکده کشاورزی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران ایران؛
r.azizi@srbiau.ac.ir

۱. بیان مسأله

تردیدی نیست که کارل ریموند پوپر در صورت‌بندی آراء فلسفی خود، به‌خصوص آراء معرفت‌شناسانه، از اندیشه‌های تکاملی بهره برده است؛ اما مسأله این است که پوپر از چه زمان و به چه نحو تحت تأثیر نظریه تکامل قرار گرفت و آیا آراء وی در باب تکامل بر یک مدار بوده است؟ از سوی دیگر این تأثیرپذیری و تغییرات محتمل چه نقش و پیامدهایی برای افکار فلسفی وی داشته است؟

پوپر نیز مانند بسیاری از اندیشمندان در طول حیات فکری خود پاره‌ای از عقاید خود را نقد و اصلاح کرد که منجر به کنار گذاشتن بخشی از آراء و اتخاذ رویکردهای بدیل در نظرگاه وی شد. در زمینه نظریه تکامل نیز به نظر می‌رسد با وجود آشنایی طولانی مدت وی با آن، آراء او در این زمینه با افت‌وخیزهای بسیاری همراه بوده است. به عنوان نمونه در فقر تاریخ‌گرایی نظریه تکامل را غیرعلمی و ابطال‌ناپذیر می‌داند (Popper, 1957: 108) و در جستجوی ناتمام به ستایشگری داروین‌یسم به‌عنوان بهترین تبیین از سیر حیات در سیاره زمین می‌پردازد (Popper, 1982: 194). از سوی دیگر با محدودیت‌های که از این نظریه به نظرش می‌رسید، باعث شد تا به این نتیجه برسد که این نظریه چارچوب متافیزیکی لازمی را برای انجام پژوهش‌های علمی فراهم می‌آورد و در نتیجه ارزش آن به‌عنوان یک برنامه پژوهشی متافیزیکی برای علم بسیار مهم است. (Popper, 1982: 195). با این حال کمتر از ده سال پس از نگارش این مطلب مجدداً دیدگاه خود را تغییر داد و استدلال کرد نظریه تکامل یک برنامه تحقیقاتی ابطال‌پذیر و در نتیجه علمی است. (Popper, 1984: 56).

به دلیل برخی از مسائلی که طی زندگی با آنها مواجه شد (از جمله وقوع دو جنگ جهانی، انزوا در نیوزلند، بیماری، و همچنین نگارش به دو زبان آلمانی و انگلیسی) پی گرفتن سیر اندیشه‌های پوپر بر اساس تاریخ انتشار آثار او دشوار است زیرا ممکن است نوشته‌هایی قدیمی‌تر سال‌ها بعد نشر یافته باشند. با این حال می‌توان سیری از نظرات او پیرامون تکامل را ردیابی کرد و متناظر با آنها تغییر منظرهایی در نظام فلسفی او را نیز ردیابی کرد. شرح این تغییرات پروژه‌ای سترگ و خارج از توان نویسندگان است هر چند در انجام پروژه‌ای به آن پرداخته‌ایم و این مقاله اشاراتی به برخی یافته‌های آن پروژه دارد. اما گمان آن داریم که اشاراتی به برخی از این آراء می‌تواند فتح بابی برای دعوت به بازخوانی

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروین‌گرایی ۲۴۷

نوینی از پوپر باشد.

به نظر می‌رسد بیشترین اقبال پوپر به نظریه تکامل از منظر شباهت‌هایی بود که وی میان مدل روش‌شناختی خود از رشد معرفت علمی و نظریه تکامل مشاهده می‌کرد. از همین رو است که حتی مایکل روس (Michael Ruse) به‌عنوان یکی از منتقدان وی ارزیابی آراء پوپر را به دو دلیل حائز اهمیت می‌داند. دلیل نخست آنکه تعدادی از زیست‌شناسان به‌طور جدی به دیدگاه‌های پوپر درباره علم و خصوصاً زیست‌شناسی توجه می‌کنند. دوم آنکه، پوپر، معرفت‌شناسی کلی خود را "تکاملی" نامیده است؛ و همانندی بسیار قوی میان آنچه که او تکامل زیست‌شناختی و تکامل دانش علمی می‌داند، برقرار کرده است. (Ruse, 1977: 638)

به‌رغم اینکه به نظر می‌رسد پوپر دیدگاه ثابتی راجع به نظریه تکامل داروین ندارد، اما همواره به ارتباط تنگاتنگ میان ظهور و بروز حیات زیستی و رشد معرفت اعتقاد داشته است و این خط در اندیشه وی ثابت مانده است. البته این موضوع در پوپر متأخر خصوصاً از زمان شناخت عینی، برداشتی تکاملی نمود بیشتری پیدا کرده است. به‌عبارت‌دیگر مجموعه دیدگاه پوپر درباره نظریه تکامل در این کتاب به‌صورت منظم‌تر و پخته‌تر ارائه شده است. البته در مقالات و سخنرانی‌های بعدی که در مجموعه‌هایی مانند زندگی سراسر حل مسأله است و جهان‌گرایی‌ها انتشار یافت، پوپر به پرورش و گسترش بیش از پیش آن‌ها پرداخت. ذکر این نکته ضروری است که به اذعان و تأکید خود پوپر بسیاری از بحث‌هایی که وی در باب تکامل و معرفت‌شناسی تکاملی طرح کرد آغازگر راه برای پژوهش‌هایی سترگ بوده است و البته بحث‌های آغازین خلل‌ها و نقایص بسیاری دارند (پوپر، ۱۳۸۱ الف، ص ۳۲).

به نظر می‌رسد در پوپر متقدم^۱، یعنی تا اواخر دهه ۱۹۳۰، تحت تأثیر علاقه به داروین به‌وضوح از یک‌سو شاهد به‌کارگیری نوعی ادبیات تکاملی و از سوی دیگر دوری‌گزینی از جو غالب ادبیات گزاره‌محور به کار گرفته‌شده توسط یوزیتویست‌های منطقی هستیم؛ به‌طوری‌که به نظر می‌رسد نگاه پوپر در نسخه آلمانی منطق شناخت (Logik der Forschung) حتی از

۱. از نظر نگارنده حیات فکری پوپر را می‌توان به سه دوره تقریبی تقسیم بندی کرد. نخست پوپر متقدم که تا حدود ۱۹۴۰ به درازا کشیده است. اثر شاخص این دوره نسخه آلمانی منطق شناخت (Logik der Forschung) است. دوم پوپر میانی که از حدود ۱۹۴۰ تا حدود ۱۹۷۰ طول کشیده است و در این دوره شاهد انتشار فقر تاریخ‌گرایی، جامعه‌باز و دشمنانش، نسخه انگلیسی کتاب منطق اکتشاف علمی و حدس‌ها و ابطال‌های پوپر هستیم. از حدود ۱۹۷۰ تا پایان عمر پوپر نیز پوپر متأخر را با کارهایی چون شناخت عینی؛ برداشتی تکاملی، مغز و خود آن، رئالیسم و هدف علم و شکاف در فیزیک، زندگی سراسر حل مسأله است، جهان‌گرایی‌ها و... شاهد هستیم.

امکان عدم به‌کارگیری صدق و کذب در فرایند علم سخن به میان می‌آورد. وی مفهوم صدق را عنصری غیرضروری در فلسفه علم معرفی می‌کند و چنین بیان می‌کند که در منطق علمی که وی به طرح آن پرداخته است این امکان وجود دارد که از به‌کار بردن مفهوم صدق و کذب پرهیز کنیم (Popper, 2005: 273). از آنجا که صدق و کذب ویژگی گزاره‌ها هستند، به نظر می‌رسد می‌توان نگاه او به علم را غیرگزاره‌ای دانست زیرا اگر علم را چیزی جز مجموعه‌ای از گزاره‌ها ندانیم چگونه می‌توان درباره علم سخن گفت، اما از صدق و کذب سخنی نگفت. به این معنا است که نگاه پوپر به علم را در این دوران غیر گزاره‌ای خواندیم. از جمله پیشنهادات وی در این دوران این است که به جای کاذب نامیدن نظریه‌ها، از عبارت "در تقابل با مجموعه معین پذیرفته شده‌ای از گزاره‌های پایه (basic statements)" بهره گیریم. وی تصریح می‌کند که درباره گزاره‌های پایه نیز لازم نیست از صدق و کذب آنها سخن بگوییم و می‌توان پذیرش آنها را نتیجه یک تصمیم قراردادی (conventional decision) تفسیر کنیم (Popper, 2005: 274). اما در پوپر میانی، یعنی در زمان انتشار نسخه انگلیسی منطق اکتشاف علمی (The Logic of Scientific Discovery)، شاهد تقویت دیدگاه منطقی و استیلای نگاه گزاره‌محور می‌باشیم. به طوری که پوپر به‌صراحت در نسخه انگلیسی منطق اکتشاف علمی در پاورقی صفحه ۲۷۴ در ۱۹۵۹ اعلام می‌کند که مشکلی در به‌کارگیری مفهوم صدق و کذب برای گزاره‌ها ندارد. ثمره تقویت این نگاه، حدس‌ها و ابطال‌ها است که نقطه اوج مکتب ابطال‌گرایی اوست. حمله به هگل، رد فروید (پوپر، ۱۳۸۰، ص ۷۳) و تمجید زائدالوصف از نظریه صدق تارسکی (Popper, 1962: 121) از جمله آثار این نگاه به شمار می‌آید. اما به‌طور واضح از زمان چاپ شناخت عینی، برداشتی تکاملی در سال ۱۹۷۲ شاهد جدی شدن هرچه بیشتر نظریه تکامل در آراء او و ظهور پوپر متأخر هستیم. جایگزینی نقادی و حتی تأکید بیشتر بر «اتخاذ یک رویکرد نقادانه» به‌جای ابطال‌گرایی اولیه، کم‌رنگ شدن شرایط صدق و حرکت هر چه بیشتر از نگاه گزاره‌محور به سمت نگاه‌های تکاملی غیرگزاره‌ای مانند تأکید بیشتر بر معرفت مهارتی (Knowing how) به جای معرفت گزاره‌ای (Knowing that) از جمله پیامدهای این تغییر است. اهمیت این تغییرات تا جایی است که آراء افلاطون و هگل، در طرح نظریه‌ی سه جهان، و آراء فروید، در طرح دانستنی‌های ناخودآگاه، برای پوپر مهم گردید (پوپر، ۱۳۸۱).

البته پوشیده نیست که برخلاف دیدگاه سنتی و رایج معرفت‌شناسی، در دوران میانی که

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر کنش او نسبت به داروینسیم ۲۴۹

رویکرد پوپر را گزاره محور خواندیم نیز معرفت‌شناسی بسیار متفاوتی نسبت به نگاه رایج عرضه می‌کند و تلاش دارد نشان دهد که اساساً معرفت از جنس باور نیست (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۵۱). آن چنان که در آراء وی با همه تغییراتی که در زمینه صدق دارد، مشاهده می‌شود، از یک سو صدق و نیل به حقیقت به عنوان یک ایده تنظیمی، هدف فعالیت‌های معرفتی است (هرچند معیاری برای تشخیص آن در اختیار نداریم)، و از سوی دیگر از نظر پوپر پروژه موجه‌سازی، پروژه‌ای بی‌فایده است که در مسیر واقعی علم جایگاهی ندارد (میلر، ۲۰۰۷، ص ۱۰). به عبارت دیگر از نظر پوپر معرفت، باور صادق موجه نیست، بلکه ظن‌ها و گمانه‌هایی است که موجه نیستند؛ حتی اگر برخی از آن‌ها از انبوهی از آزمون‌های سخت سر بلند بیرون آمده باشند؛ در نتیجه، ما «نمی‌دانیم»، بلکه حدس می‌زنیم (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۵۱). البته این معرفت حدسی، جایی ارزش و اهمیت پیدا می‌کند که ارتباطی با جهان واقع داشته باشد. در حدس‌ها و ابطال‌ها این ارتباط از طریق مفهوم تطابقی صدق و تفسیری که وی از نظریه صدق تارسکی ارائه کرد، شرح داده می‌شود. این رأی پوپر با نقدهایی روبرو شد (به عنوان نمونه می‌توان به نقدهای سوزان هاک^۱ و ملاحظات مورد اشاره توسط دیوید میلر^۲ اشاره کرد) و پس از آن به نظر می‌رسد که تغییر حرکت پوپر از رویکرد ابطال‌گرایی صرف به سمت رویکرد نقادانه روی داده است.

در مرحله‌ی گذار از رویکرد گزاره‌محور پوپر با طرح نظریه‌ی سه جهان خود (یعنی جهان ۱ یا همان جهان فیزیکی، جهان ۲ یا همان جهان همه تجربه‌های ذهنی آگاهانه یا غیرآگاهانه آدمی و جهان ۳ یا همان جهان محتوای منطقی کتابخانه‌ها و حافظه حسابگرها و حدس‌ها و فرضیه‌ها یا به عبارت دیگر جهان قضایا به اعتبار خود قضایا) معرفت را متعلق به جهان ۳ می‌داند (پوپر، ۱۳۶۹، ص ۲۲۱). در این طرح، جهان ۳ پوپر جهانی مستقل از ذهن افراد و دارای حالتی بین‌الذهانی است و از همین رو، پوپر چنین معرفتی را عینی می‌داند و بر آن است که برای موجودات جهان ۳ سیری تکاملی همچون موجودات زیستی جهان ۱ به تصویر بکشد. هرچند پوپر خود مخالف این رأی است اما به نظر می‌رسد در اینجا تا حدود زیادی از ایده تطابقی صدق دست کشیده و تحت تأثیر نظریه تکامل به سمت سازگاری

1. Haack, Susan. "Just Say 'No' to Logical Negativism", Putting Philosophy to Work: Inquiry and Its Place in Culture, Prometheus Books, 2012.

Haack, Susan. "Six Signs of Scientism," Essays in Logos and Episteme 3 (1):75-95, 2012.

Hack, Susan. "Is it true what they say about Tarski?", Philosophy 51, no.197.1976.

2. Miller D. W. *Out of Error*. Further Essays on Critical Rationalism, Ashgate Publishing Company, 2006. PP169-181.

نظریه‌ها با معیار کارآمدی (Efficiency) پیش رفته است. (از منظر تکاملی، برای بقای جانوری مانند شامپانزه کافی است مدل‌هایی که جانور بر جهان بار می‌کند تا کنش‌گری موفقی با آن داشته باشد واجد کفایت تجربی باشند و ضرورتی به تطابق یک به یک مدل با جهان نیست. به عنوان نمونه، تمیز دادن میان دو رنگ برای تشخیص میوه‌های نارس از رسیده به کنش‌گری کارآمدی با جهان می‌انجامد بدون آنکه در واقعیت رنگ‌ها وجود داشته باشند. همچنانکه در جهان انسان‌ها مدل‌های زمین مرکزی بطلمیو به رغم آنکه تطابقی با جهان نداشت به دلیل برخورداری از کفایت تجربی راهنمای سفر دریانوردان بود.) در نتیجه به سبب آن که پوپر متأخر معرفت‌شناسی خود را تکاملی می‌شمارد، بررسی دیدگاه تکاملی وی اهمیت می‌یابد زیرا وی از همین منظر سعی کرده است میان تکامل زیست‌شناختی مد نظر خود و رشد معرفت علمی، هماهنگی و همانندی برقرار کند.

در باب پیشینه تحقیق هرچند تاکنون به بحث‌های معرفت‌شناسی تکاملی پوپر پرداخته شده است اما بیشتر، بحث‌های ابطال‌پذیری یا ابطال‌ناپذیری تکامل از نظر پوپر مد نظر قرار گرفته است؛ و بررسی سیر تحولات آراء پوپر و پیامدهای آن مغفول مانده است، هرچند با خوانش‌های نوینی که در برنامه پژوهشی تکامل مطرح شده است جای آن دارد که نگاهی نو به خوانش او از تکامل داشته باشیم و دادوستدهای این خوانش از تکامل را با معرفت‌شناسی وی ره‌گیری کنیم. در مقاله پیش رو ابتدا به بررسی تغییرات فکری پوپر درباره تکامل زیستی و آشکارسازی برخی زوایای مغفول از نظام فکری وی در حد توان خواهیم پرداخت. سپس برخی پیامدها و نتایج این تغییرات را برای نظام فکری پوپر نشان خواهیم داد.

۲. سیر تاریخی آراء پوپر در باب تکامل

هرچند آشنایی پوپر با داروین به دوران کودکی او بازمی‌گردد اما به نظر می‌رسد نخستین اشارات مستقیم و قابل توجه پوپر به نظریه تکامل را می‌توان در کتاب فقر تاریخ‌گرایی (*THE POVERTY OF HISTORICISM*) یافت. هرچند این کتاب در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، اما بخش اعظم آن (از جمله مطالب مربوط به تکامل) به عنوان سخنرانی در دهه ۱۹۳۰ ارائه شد و برای نخستین بار در سه قسمت در مجله اکونمیکا، در سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ منتشر گشت. اما پیش از این نیز در نسخه آلمانی منطق اکتشاف علمی با عنوان منطق شناخت که در ۱۹۳۴ انتشار یافت، واژگان تکاملی به‌وفور یافت می‌شود. واژگانی چون بقا،

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروین‌سیسم ۲۵۱

رقابت، شایستگی، جان به در بردن و مبارزه با بسامد بالایی در ادبیات پوپر متقدم به چشم می‌خورد. بعدها نیز به وضوح سازگاری روش‌شناختی که وی برای انتخاب یک نظریه علمی بیان می‌کند و از آن با عنوان مدل حدس‌ها و ابطال‌ها یاد کرد، قرابت زیادی با مدل تکاملی داروین‌سیسم دارد. پوپر در پاسخ به این سؤال که چرا و چگونه یک نظریه را بایستی بر نظریه دیگر ترجیح داد می‌گوید:

"ما نظریه‌ای را برمی‌گزینیم که در رقابت با دیگر نظریه‌ها بهتر بتواند خود را حفظ کند؛ نظریه‌ای که بهتر از دیگران شایسته برای بقا باشد. چنان نظریه‌ای هم باید از پس سخت‌ترین آزمون‌ها برآید و هم باید توانایی دقیق‌ترین آزمایش‌ها را داشته باشد." (Popper, 2014, p. 108)

با وجود این اولین سخنرانی پوپر درباره داروین در سال ۱۹۷۷ انجام شده است. در واقع پوپر پس از آشنایی با دونالد کمبل است که از اصطلاح معرفت‌شناسی تکاملی برای رشد معرفت استفاده می‌کند:

نظریه معرفتی که می‌خواهم آن را پیشنهاد کنم، به‌طور وسیعی نظریه‌ای داروینی در زمینه رشد معرفت است. (Popper, 1972: 261)

به‌صورت خلاصه ابتدا شاهد به‌کارگیری ادبیات تکاملی بدون هیچ اشاره‌ای به نظریه تکامل در منطق اکتشاف علمی هستیم. سپس با پررنگ شدن رویکرد منطقی گزاره‌محور، پوپر در قامت مخالف نظریه تکامل در فقر تاریخ‌گرایی ظهور می‌باید. سپس با وجود این که داروین‌سیسم را نظریه‌ای غیرقابل‌آزمون و در نتیجه ابطال‌ناپذیر می‌داند، آن را به‌عنوان یک "برنامه پژوهشی متافیزیکی" ثمربخش در نظر می‌گیرد که می‌تواند به‌عنوان چارچوبی ممکن برای نظریه‌های علمی قابل آزمایش به شمار آید (Popper, 1982: 195). در آخر کمتر از ده سال پس از نگارش این مطلب مجدداً دیدگاه خود را تغییر داد و استدلال کرد نظریه تکامل یک برنامه تحقیقاتی ابطال‌پذیر و در نتیجه علمی است (Corvi, 1996: 105).

به نظر می‌رسد پوپر در اوایل دهه ۱۹۶۰ از مشکلات داروین‌سیسم آگاه بود؛ بنابراین به نقد نقاط ضعف تکامل پرداخت و بعدها آن را در شناخت عینی منتشر کرد (Popper, 1972: 269). وی به خاطر برخی از ناسازگاری‌ها، به‌خصوص در رابطه با ویژگی‌های جنسی، نتیجه‌گیری کرد که "تکامل بر اساس انتخاب طبیعی یک امر کلی نیست، هرچند به نظر می‌رسد برای تعداد زیادی از موارد مهم [این قواعد] وجود داشته باشد." (Popper, 1978: 346). اساس انتقاد پوپر از داروین‌سیسم را می‌توان بر تفسیر سخت‌گیرانه وی از انتخاب طبیعی استوار دانست.

همان‌گونه که اشاره شد از نظر پوپر در مقطعی نظریه تکامل برنامه‌ای پژوهشی متافیزیکی بوده است، اما این خصیصه، نقطه ضعف به حساب نمی‌آید، بلکه به‌نوعی مفید و پیش‌برنده این نظریه خواهد بود. البته او در ادامه از قوانین تکاملی با عنوان قوانین ضعیف یاد می‌کند که راه را برای رسیدن به قوانینی جدیدتر باز می‌نماید (Popper, 1982: 137). با وجود این که به نظر می‌رسد نظریه تکامل با تعریف پوپر از علم و قوانین علمی سازگاری چندانی ندارد اما وی سعی دارد داروینیسیم مدنظر خود را در قالب و مدل قیاسی مطرح نماید و نه استقرایی و لامارکی (Popper, 1972: 269)؛ هرچند برخی از دیدگاه‌های وی مانند حقیقت‌مانندی بیشتر به‌نوعی لامارکی - اسپنسری به شمار می‌آید و البته در پوپر متأخر شاهد فاصله گرفتن از این دیدگاه‌ها هستیم.

۳. صورت‌بندی پوپر از نظریه تکامل

پوپر به مقتضای کار، صورت‌بندی خود را از نظریه تکامل به نحوی عرضه می‌کند که در آن سازگاری واژه‌ی کلیدی باشد و نه انتخاب طبیعی و تنازع برای بقا: من داروینیسیم یعنی همان نظریه داروین درباره سازگاری [انواع] از طریق انتخاب را به صورتی کاملاً معتدل دوباره صورت‌بندی کرده‌ام. نظریه داروین حاکی از آن است که کسانی که سازگاری بیشتری نشان می‌دهند شانس بیشتری برای داشتن فرزند دارند. این نظریه که می‌توان مطالب زیادی درباره تاریخچه آن گفت، ممکن است به این شکل در آثار خود داروین هم یافت شود و به نظر من این یک صورت‌بندی روشن‌تر و بهتر از چیزهایی مثل انتخاب طبیعی یا تنازع برای بقا و مانند آن است (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۶۴). همان‌گونه که در صورت‌بندی بالا مشاهده می‌شود نقطه محوری این تعریف سازگاری است و برخلاف خوانشی در میان زیست‌شناسان که در قرائت خود انتخاب طبیعی وجه پررنگ فعالیت را به محیط نسبت می‌دهند تا ارگانیسیم، وی تکامل را نه در اثر انتخاب طبیعی، بلکه مبتنی بر سازش می‌داند. پوپر به‌صراحت "تنازع برای بقا" و "انتخاب طبیعی" را چیزی جز استعاره و مفاهیمی انتزاعی نمی‌داند که ساخته‌وپرداخته ذهن زیست

۱. پوپر انتخاب طبیعی را به‌عنوان اینکه انتخاب‌گری در کار است نفی می‌کند و نه به‌عنوان الگوریتمی متافیزیکی که واجد توان تبیینی است. در فلسفه زیست‌شناسی روز، این رأی پوپر بسیار پذیرفته‌شده است. تمامی کسانی که نگاهی از منظر تفکر جمعیتی به جهان زیستی دارند و وجه آماری نظریه را برجسته می‌کنند با علی دانستن نظریه انتخاب طبیعی مخالف‌اند. تک‌تک ارگانیسیم‌ها روابط علی میان خود و محیط پیرامونی دارند اما میانگین‌ها در جهان خارجی وجود ندارند و صرفاً آمارهایی در توصیف جمعیت‌ها هستند. انتخاب طبیعی توصیف‌کننده این وجه آماری است؛ بنابراین انتزاعی دانستن انتخاب طبیعی خروج از داروینیسیم نیست.

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروین‌سبم ۲۵۳

شناسان است و از نظر وی آنچه در جهان واقعی (جهان ۱) رخ می‌دهد چیزی جز سازگاری نیست^۱ (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۶۴). از نظر پوپر آنچه واقعاً وجود دارد، موجوداتی هستند که تولید مثل می‌کنند و فرزندان به وجود می‌آورند و همین‌جاست که دقیقاً نظریه داروین مصداق پیدا می‌کند؛ چراکه افراد دارای سازگاری بیشتر، از شانس بیشتری برای داشتن فرزند برخوردارند و زیست‌شناسان به چنین فرایندی که منجر به تولید فرزندان بیشتری شده است نام انتخاب طبیعی گذاشته‌اند (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۶۴). البته باید توجه داشت که تأکید پوپر بر سازگاری به جای انتخاب طبیعی متناظر است با تأکید وی بر این که انتخاب از درون موجود زنده صورت می‌گیرد نه از بیرون. این ترجیح پوپر در عین حال متناظر است با نفی دترمینیسم و تأکید بر نقش اراده در عالم.^۲

جستجوی این رأی پوپر در منظومه فکری وی به عنوان فیلسوفی که تکاپوی زیادی برای ارائه یک نظام فکری منسجم و کارآمد دارد، دارای اهمیت است. به نظر می‌رسد وی در تلاش بوده است تا راهبردهایی را ارائه دهد که در همه زمینه‌ها به کار آید و البته راهبرد ارائه حدس‌ها و حذف خطاها مهم‌ترین آن‌ها است. پوپر بر اساس این شیوه روش‌شناختی پا به عرصه‌های گوناگون از جمله علم، سیاست، فرهنگ، هنر و حتی زیست‌شناسی می‌گذارد و بر آن است تا دریافت‌های خود در این زمینه‌ها را با این اصول توضیح دهد (پوپر، ۱۳۷۴، ص ۲۸۷).

در نظام فکری پوپر موجود زنده از نوعی معرفت پیشینی یا به عبارت بهتر به لحاظ تکوینی پیشینی (Genetically a priori) (پیش از تجربه حسی) و به صورت مادرزاد (Inborn knowledge) برخوردار است؛ به طوری که معرفت پسینی نیز بدون آن معرفت پیشینی مادرزاد، ممکن نیست حاصل شود. زیرا از نظر پوپر برای آن که معنای آنچه که به حواس انتقال پیدا می‌کند، فهمیده شود، نیاز است یک چارچوب کلی به عنوان مرجع ایجاد شود و در غیر این صورت توانایی معنا بخشی به داده‌های حسی وجود ندارد (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۶۲). بنابراین معنا در این منظومه فکری، چیزی جز کاربرست معرفت به لحاظ تکوینی پیشینی پوپر نیست که موجود زنده با استفاده از آن حدس‌های جدید را رد می‌کند یا می‌پذیرد.

۱. لازم به توضیح است که گاهی سازگاری به عنوان یک فرایند در نظر گرفته می‌شود و گاهی به عنوان یک خصیصه که در یک موجود زنده پدید آمده است؛ مانند چشم عقاب یا حس بویایی سگ یا ... منظور پوپر از سازگاری همان خصیصه‌های مورد اشاره است.

۲. پوپر در این زمینه‌ها شبیه کانت است که می‌خواهد جایی برای اراده انسانی در طبیعت باز کند و تبعات این اندیشه در بحث خودمختاری انسان و آزادی و فلسفه سیاسی او دیده می‌شود.

به نظر می‌رسد در این راستا نکته مهم تعیین حدود این معرفت‌مادرزادی است. در این زمینه پوپر ابتدا به هم‌نوا با کانت می‌گوید معرفت پیشینی، به‌ویژه معرفت ما نسبت به ساختار فضا-زمان و همچنین علیّت، از این دست است؛ اما پوپر پا را بسیار فراتر می‌نهد و مدعی می‌شود که عمده معرفتی را که کانت آن‌ها را پسینی می‌دانست و معتقد بود که از طریق حواس به ما داده شده‌اند، در حقیقت پیشینی هستند نه پسینی (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۷۳). باز برای تأکید باید متذکر شد که مدعای پوپر آن است که همه چیزهایی که می‌دانیم به لحاظ تکوینی پیشینی است و همه آنچه پسینی محسوب می‌شود گزینشی از چیزهایی است که پیشینی^۱ آن‌ها را دارا بوده‌ایم (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۶۲).

حواس فقط می‌توانند در چارچوب "آری" یا "خیر" به پرسش پاسخ دهند و این پاسخ‌ها نیز باید توسط ما، در پرتوی ایده‌های از پیش در ذهن شکل گرفته پیشینی، تعبیر و تفسیر شوند. در نتیجه تمام معرفت حدسی خواهد بود و در واقع معرفت ما نوعی سازگاری (انطباق) با محیط تقریباً ناشناخته است که گاه این سازگاری موفق و گاه ناموفق از کار درمی‌آید. به عبارت دیگر، حصول این سازگاری، کاربست همان روش آزمون و حذف خطا است که موجودات زنده از آن برای کسب معرفت بهره می‌برند.

۴. سطوح فرایند کسب معرفت از دیدگاه پوپر

معرفت، از منظر پوپر، از طریق سازگاری در سه سطح ایجاد می‌شود. نخست، سطح ژنی که در آن هر تک‌سلولی مانند آمیب با داشتن برخی انتظارات (Expectation) درونی نسبت به محیط برای حل مسائل خود تلاش می‌کند. دوم، سطح رفتاری است. به‌عنوان نمونه قورباغه این انتظار یا چشم‌داشت را از محیط دارد که با حرکت مگس در جلوی چشمانش می‌تواند به غذا دست پیدا کند. این چشم‌داشت تنها با حرکت مگس اتفاق می‌افتد و اگر مگس ساکن بماند، هرچند بسیار نزدیک به قورباغه باشد، انتظار مگس برآورده نمی‌شود. سوم، سطح علمی است. در این سطح انسان‌ها فرضیه‌ها و حدس‌هایی را بر اساس چشم‌داشت‌ها و

۱. به نظر می‌رسد معنای پیشینی در برخی سخنرانی‌های پوپر خصوصاً در مجموعه زندگی سراسر حل مسئله است وسیع است. در واقع مجموعه انتظارات هر موجود زنده را شامل می‌شود؛ حتی معرفت‌های پسینی ما وقتی در سنت و نظام فکری جالفاً ما جای می‌گیرد نقش معرفت پیشینی را برای معرفت پسینی بعدی ما بازی می‌کند؛ یعنی ما عالم را از دریچه هر آنچه تا به اکنون آموختیم می‌بینیم و از این حیث با مفهوم کانتی پیشینی شبیه است ولی از نظر فنی با آن یکی نیست.

۲۵۵ ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروین‌سبم

انتظاراتشان برای حل مسائل مطرح می‌کنند از طریق مشاهده و آزمایش یا تحلیل عقلانی و گفتگوی انتقادی بررسی می‌کنند و سعی در حذف خطاهایشان دارند.

به عبارت دیگر در هر لحظه، میراث معرفتی ما، میوه انطباق بی‌وقفه‌ی انسان با محیط در سه سطح مجزا است: سطح ژنتیکی، بر اساس ساختار DNA؛ سطح رفتاری، بر مبنای رفتار احتمالی موجود زنده که خود ناشی از رشته ژن‌هایی است که به ارث برده است؛ و سطح علمی، شامل نظریه‌ها و حدس‌ها و فرضیه‌هایی که تاکنون از بوته سخت‌ترین نقادی‌ها سربلند بیرون آمده‌اند و همچنین مشکلاتی که هنوز باز هستند. در هر سطحی از یادگیری، دو نیرو در حال اجرا هستند: قدرت محافظه‌کارانه آموزش و قدرت تکاملی یا انقلابی انتخاب (Popper, 1984: 133). آموزش کار حفاظت از دستاوردهای نسل‌های گذشته و انتقال آن‌ها به افراد جدید را بر عهده دارد؛ و انتخاب تلاشی است برای بهبود بخشیدن به میراث بیولوژیکی و فرهنگی، با تطبیق آن با شرایط جدید. بنا بر قرائت پوپر از داروین‌سبم، تکامل مانند یک فرایند دو طرفه عمل کند: «نه تنها محیط است که ما را انتخاب می‌کند و تغییر می‌دهد بلکه همچنین ما نیز محیط را انتخاب می‌کنیم و تغییر می‌دهیم» (Popper, 1972: 149).

با طرح چنین مدلی برای کسب معرفت از سوی پوپر، ذات‌گرایی و تعریف‌گرایی نزد او جایگاهی نخواهند داشت زیرا معرفت ما در برخورد با جهانی مداوم در حال تغییر شکل می‌گیرد و همواره شأنی حدسی و گمانه‌ای خواهد داشت که به اقتضای موقعیت می‌تواند و باید خود را تغییر دهد و با محیط سازگار نماید و اساساً معرفت‌های بهتر سازگار یافته با جهان و همواره در حال شدن، شایستگی برای بقا را کسب خواهند کرد.

۵. مدل پوپر برای فرایند حل مسأله

معرفت مورد اشاره از طریق فرایند حل مسأله حاصل می‌شود که آغاز آن به آغاز یک مسأله باز می‌گردد و موتور محرک و پیش‌برنده‌ی این فرایند، ابداع و اختراع و همه آنچه که یک موجود زنده برای حل این مسأله به کار می‌گیرد خواهد بود. پوپر برای طی کردن فرایند حل مسأله مدل زیر را پیشنهاد می‌کند:

P1---->TS----->EE----->P2

P1: مسأله نخست یا همان انتظاراتی است که با مشکل مواجه شده است.

TS: راه‌حل موقت و آزمایشی برای حل مسأله است.

EE: فرایند حذف خطا از طریق بحث انتقادی (آزمون تجربی یا تحلیل عقلی) است.
P2: نتیجه برآمده از کوشش‌های ما برای حل مسأله نخست است که خود با مسائل جدیدی همراه خواهد بود.

پوپر این طرح را پیشرفت و عقلانیت در قالب سیر سه‌گانه دیالکتیک هگل می‌داند به طوری که حذف خطا در سطح علمی به وسیله جستجوی آگاهانه برای تناقض‌ها ادامه می‌یابد. نکته مهم در این فرایند این است که هیچ‌گاه تنها یک راه و روش دنبال نمی‌شود بلکه به طور معمول چندین راه‌حل پیش‌فرض وجود دارد. در واقع در پروسه تکاملی آزمون و حذف خطا، از میان موجودات جهان ۳، آن‌هایی که ضعیف‌تر در مقابل نقادی‌ها هستند حذف می‌شوند و آن‌هایی که سازگاری بهتری نسبت به انتظارات ما برای حل مسائل از خود نشان می‌دهند، به صورت موقت و تا اطلاع ثانوی باقی می‌مانند (Popper, 1972: 297).

۶. پیامدهای اصلی تکامل بر دیدگاه‌های متأخر پوپر در معرفت‌شناسی

۶-۱. معرفی دو منظر به تکامل

از پیامدهای اصلی داروین‌یسم بر دیدگاه‌های پوپر در سال‌های آخر عمر او می‌توان به تقابل دو دیدگاه درباره تکامل اشاره کرد که اولی را بدبینانه می‌داند و با آن مخالفت می‌کند و دومی را که خوش‌بینانه می‌نامد می‌پذیرد.

۱- از منظری بدبینانه، فشار انتخابی، آنچه را که قادر به سازگاری نیست از بین می‌برد، اما از منظری خوش‌بینانه، فشار از درون به بیرون منتقل می‌شود که برای زندگی بسیار مطلوب است، زیرا منجر به جستجو برای محیط‌های سودمندتر می‌شود.

۲- در نگاه اول که بدبینانه است، ارگانیسم منفعل است، در حالی که در نگاه خوش‌بینانه ارگانیسم‌ها تا زمانی که به طور مداوم در حل مسئله مشارکت داشته باشند، فعال هستند.

۳- در نگاه نخست، جهش‌ها موضوع شانس خالص (Pure chance) هستند؛ اما در دیدگاه جدید، طبیعت و ارگانیسم‌های آن به صورت نوآورانه، از طریق آزمایش و خطا عمل می‌کنند.

۴- در نگاه اول، محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، خصمانه است و نتیجه‌ها حاصل از بی‌رحم‌ترین انتخاب‌ها است؛ اما در نگاه دوم، اولین سلول همچنان در هر یک از سلول‌های

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر نگرش او نسبت به داروین‌گرایی ۲۵۷

زنده، زنده است. «ما همه سلول اولیه هستیم، به صورتی بسیار شبیه (منحصربه‌فرد) که در آن من همان فردی هستم که سی سال پیش بودم، حتی اگر شاید یک اتم از بدن من در آن روز، دیگر در بدن من وجود نداشته باشد» (Popper, 1995: 15).

۲-۶. بهره‌گیری از تکامل زبان و فنوتیپ گسترش یافته به عنوان سازوکار ایجاد جهان ۳

ریچارد داوکینز (Richard Dawkins) در ۱۹۸۲ کتاب فنوتیپ گسترش یافته را نگاشت که در آن این ایده را مطرح کرد که فنوتیپ جانوران می‌تواند از چهارچوب بدنی آن خارج شده و بخش‌هایی از محیط را نیز بگیرد. به عنوان نمونه لانه کبوتر را باید بخشی از فنوتیپ آن در نظر گرفت. پوپر متأخر، مقدم بر داوکینز چنین ایده‌ای را مطرح کرد.

در این دوران پوپر به زبان به عنوان یکی از پاسخ‌های موجودات زنده برای حل مسائل می‌نگرد. از این نگرش بهتر می‌توان ارتباط جهان ۳ پوپر را با نظریه تکامل بررسی کرد. از دید پوپر برای زبان می‌توان چهار کارکرد اصلی در نظر گرفت که طی فرایند تکاملی شکل گرفته‌اند. کارکرد نخست زبان کارکرد بیانی است که شامل تکان دادن دست، دم یا اشکال مختلف صدایی است که از موجود زنده صادر می‌گردد (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۵۶). انسان در تنهایی نیز ممکن است، در مواقع خوشحالی و ناراحتی، صداهایی حاکی از حالت روحی خود ایجاد کند. کارکرد دوم برقراری ارتباط با دیگران است. این وجه از زبان در بسیاری از دیگر جانوران نیز دیده می‌شود. کارکرد سوم زبان بازنمایی جهان پیرامون است که شاید دسته کوچکی از جانوران از آن برخوردار باشند اما عمدتاً در انسان‌ها به وجود آمده است. (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۵۷) کارکرد چهارم، کارکرد انتقادی زبان یا همان وجه به‌کارگیری زبان برای استدلال است که تنها در انسان‌ها وجود دارد (پوپر، ۱۳۹۷، ص ۵۸). بدون ایجاد سپهر مشترک معنایی که پوپر جهان ۳ می‌نامد زبان فاقد کارکردهای دوم تا چهارم خود است. زبان جهان ۳ را ایجاد می‌کند و متأثر از آن است. به بیان داوکینزی، ایجاد زبان و جهان ۳ در انسان به عنوان فنوتیپ گسترش یافته عمل می‌کند و به بیان پوپری به عنوان محافظی برای حذف انسان در فرایند تکامل.

باید توجه داشت که بر اساس مدل پوپر تفاوت بنیادینی در روش کسب معرفت انسان و یک تک‌یاخته وجود ندارد؛ اما انسان با برخورداری از امکان به‌کارگیری زبان برای استدلال توانسته است تا حد ممکن تبعات حذف خطاهای خود را به موجودات جهان ۳ منتقل کند.

به نظر می‌رسد که جهان ۳ حاوی معرفت‌های احتمالی است که در آن می‌توان برای نیل به حقیقت به تکاپوهای عملی و عقلی دست زد. هرچند دستیابی به حقیقت مطلق امکان‌پذیر نیست؛ اما می‌توان با حذف فرضیه‌ها، باورها و حدس‌های غلط به حقیقت نزدیک‌تر شد.

برای پوپر، پیوستگی وجودی بین تکامل زیست‌شناختی و تکامل معرفت‌شناختی وجود دارد؛ از این رو می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که نظریه‌ها، اسطوره‌ها و تمام محصولات دیگر فرهنگ انسانی، ارگان‌های واقعی هستند که خارج از بدن ما فعالیت می‌کنند و عملکرد مشابهی را انجام می‌دهند. معرفت علمی یک محصول انسانی است، درست مثل مثل عسل که محصول زنبور عسل، یا تار عنکبوت که محصول عنکبوت است (Popper, 1972: 286). (قابل توجه آنکه پوپر این سخنان را که کاملاً یادآور نظریه فنوتیپ گسترش‌یافته ریچارد داوکینز است یک دهه قبل از او بیان کرده است.)

در همین راستا، کاربست معرفت علمی به‌عنوان محصول انحصاری انسان به پوپر اجازه می‌دهد با توجه به قرائت خود از داروین‌یسم بگوید که هرچند برای ما نیز مانند سایر جانوران امکان توسعه انگشت‌ها، چشم‌ها و گوش‌ها فراهم است اما ما عینک‌ها، وسایل شنوایی و هر وسیله‌ممکنی را به کار می‌گیریم تا قوای ادراکی و شناختی خود را توسعه دهیم. ما بیشتر به جای آنکه منتظر شویم که شاید تکامل امکانات چشم‌ها و گوش‌هایمان را توسعه دهد، برای درک بهتر چیزها، میکروسکوپ‌ها، تلسکوپ‌ها و تلفن‌ها را ساخته‌ایم. و به‌جای اینکه پاهای خود را سریع‌تر و قوی‌تر بسازیم، قطارها و ماشین‌های خود را ساخته‌ایم؛ به‌جای گسترش مغز و حافظه، ما کاغذ، قلم، چاپ، کتابخانه‌ها و رایانه‌ها را تولید می‌کنیم. به‌این ترتیب به سمت تکمیل توسعه ابزارهایمان... حرکت می‌کنیم (Popper, 1972: 238).

اگر تکنولوژی را به معنای محصول تکاپوهای بشری و پاسخی در نظر بگیریم که انسان برای حل مسائل خود یافته و به کار بسته است، در نتیجه بر اساس مدل پوپر تکنولوژی‌هایی که در بوته نقدهای ما خطاهای آن‌ها واضح گشته است باید کنار گذاشته شوند و دیگر اثری از آن‌ها دیده نشود. در واقع هرچند به نظر می‌رسد منطق تحول تکاملی در تحول برساخته‌های تکنولوژیکی نیز حاکم است؛ اما بر اساس منطق آزمون و حذف خطا، کنار گذاشتن یک تکنولوژی به معنی بر خطا بودن آن است؛ در حالی که هدف برساخته‌های تکنولوژیکی تحقق کارکردی برای رفع نیازها است. لذا بسیاری از تکنولوژی‌ها با همه قدمتشان همچنان هرچند به صورت محدود مورد استفاده قرار می‌گیرند و این به معنای این

ضرورت بازنگری در معرفت‌شناسی پوپر در سایه تغییر کنش او نسبت به داروینیم ۲۵۹

است که ما در امر تکنولوژی نه طرد کامل داریم و نه اینکه طرد به معنای غلط و کذب بودن است. معیار در استفاده از تکنولوژی‌ها کارآمدی است. درحالی‌که هدف نظریه‌های علمی کشف حقیقت است. این تفاوت تبعاتی برای تکنولوژی‌ها دارد. از جمله این‌ها را بسیار به ظرف و زمینه‌ای که در آن ساخته شده‌اند حساس می‌کند.

باید گفت بنا به رأی پوپر از میان همه ابزارهای اختراع شده توسط انسان، زبان از اهمیت بسیار بالاتری برخوردار است. توسعه‌ی کارکردهای بالاتر آن از یک سو، ابزاری جدید و مؤثر برای حل مشکلات فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، امکان هدف کشف حقیقت برای انسان فراهم آورده است. البته این کارکرد بالاتر زبان چیزی نیست جز اتخاذ یک رویکرد نقادانه مبتنی بر عقلانیت. یک روش بدون خون‌ریزی برای آزمایش راه‌حل‌های پیشنهادی که دیگر نیازی به حذف فیزیکی افراد وجود ندارد. (Popper, 1972: 239).

با توجه به این موضوع پوپر بر این نکته تأکید می‌کند که این دو، یعنی تکامل بیولوژیکی و تکامل فرهنگی، باهم به یک شیوه عمل می‌کنند، زیرا فرهنگ به شما امکان انتخاب طبیعی برای انتخاب مغز بهتر می‌دهد و در نتیجه با این استدلال مدعی است تنها تفاوت میان این دو، ناشی از ابتکار عمل ماست - به این ترتیب، بدون انتظار برای به کار افتادن انتخاب طبیعی، تصمیم می‌گیریم آگاهانه خطاهایمان را از طریق نقادی از بین ببریم (Popper, 1984: 458).

۳-۶. عرضه‌ی خوانش نوینی از تکامل زیستی

از آراء متأخر پوپر چنین برمی‌آید که حتی می‌توان معادله را معکوس کرد: نه تنها رشد دانش فرآیندی تکاملی است؛ بلکه تکامل بیولوژیکی ممکن است به عنوان یک فرآیند معرفتی شناخته شود. به نظر می‌رسد وقتی پوپر ادعا می‌کند که «سازگاری با محیط زیست خود، یک نوع دانش است. بدون این دانش کم، زندگی نمی‌توانست باقی بماند» این تفسیر را تأیید می‌کند (پوپر، ۱۳۶۹، ص ۲۵۸).

بدیهی است وقتی فرایندهای زیستی را فرایندهای معرفتی خطاب می‌کنیم به نوعی انسان‌نگاری دست‌زده‌ایم. اما پوپر ابایی ندارد و می‌گوید حتی وقتی به سگی «داشتن بینی» را نسبت می‌دهیم نیز چنین می‌کنیم. ویژگی اصلی دانش در این مفهوم عمومی ظرفیت آن برای پیش‌بینی محیط زیست است. به عنوان مثال اینکه گل، در طول روز باز می‌شود و در شب بسته است، به نحوی به «دانستن» گل ارتباط داده می‌شود (پوپر، ۱۳۸۱، ص ۵۲).

۲۶۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

اگر در نقد بگوییم که اما دانستن گل آگاهانه نیست پوپر خواهد گفت که «حتی دانش انسانی نیز کاملاً آگاهانه نیست؛ و بسیاری از انتظارات ما ناخودآگاه باقی می‌ماند، تا زمانی که ثابت شود که بی‌اساس بوده‌اند» (پوپر، ۱۳۸۱، ص ۶۴).

می‌توان گفت که زندگی چیزی جز یادگیری نیست. و یادگیری، از جمله در علم، با استفاده از آزمون و حذف خطا انجام می‌شود (Popper, 1984: 17). از طریق یادگیری ارگانیزم و محیط‌زیست به تدریج با یکدیگر سازگار می‌شوند. پوپر تأکید می‌کند که آزمون و خطا و یادگیری متعاقب آن مطابق یک روش تجربی نیست؛ بلکه روشی منطقی است، گرچه از نوعی منطق خاص به‌عنوان «منطق موقعیت» (Popper, 1972: 70).

۷. نتیجه: نیاز به بازخوانی پوپر در پرتو نگاه او به تکامل

در انتها اشاره به این نکته نیز لازم است که پوپر از این خوانش تکاملی در حل مسائل فلسفی دیگری نیز بهره می‌برد. به عنوان نمونه پوپر از قرائت خود از داروین‌یسم، به نفع راه‌حلی برای مسأله‌ی ذهن-بدن و همچنین ایجاد جهان ۳ سود می‌جوید. دعوی پوپر این است که حالت‌های ذهنی به‌وسیله تکامل بیولوژیکی تولید می‌شوند و با هم‌افزایی حالت‌های ذهنی افراد جهان ۳ پدید می‌آید. با این حال چنین سخنانی ابهام‌هایی را نیز در کلیت نظام فکری پوپر نشان می‌دهد و نیاز به بازخوانی کلیت نظام فکری او در سایه‌ی بینش‌های تکاملی هویدا می‌کند. به عنوان نمونه، چنین به نظر نمی‌رسد که این دعوی پوپر، بتواند تفاوت کیفی‌ای را که پوپر بین جهان ۲ و جهان ۱ می‌بیند و در عمده‌ی آثارش بر آن تأکید دارد، توضیح دهد. جهان ۳ در مورد انسان، از سطح بیولوژیکی گیاهان و همچنین آگاهی اولیه‌ای که ممکن است به جانوران نسبت داده شود بالاتر رفته و استعلا یافته است و هیچ توضیحی در آراء پوپر برای چگونگی جهش کیفی که توسط آن، اختراع انسانی زبان به وجود آمده است، مطرح نشده است. درواقع، این سؤال به سادگی نادیده گرفته و یا کنار گذاشته می‌شود که اگر واقعاً جهان ۳ به‌نوعی با تکامل بیولوژیکی هماهنگ باشد، باید به‌وضوح بگوییم که انسان جهان ۳ را چگونه تولید کرده است؟ آیا به همان گونه‌ای که زنبور، عسل و موم را تولید می‌کند؟ و اگر چنین است بنابراین جهان ۳، دقیقاً مانند عسل و موم باید موجودات جهان ۱ به شمار آیند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد اگر پوپر تمایل دارد که به تکامل‌گرایی خود پایبند باشد، باید نظریه سه جهان را بازخوانی کند؛ زیرا اگر بخواهد بر

ضرورت بازنگری «معرفت‌شناسی پوپر» سایه‌تفسیر کنش او نسبت به داروینسیم ۲۶۱

نظریه سه جهان با خوانش موجود پافشاری داشته باشد، دیگر نمی‌تواند علم را به‌عنوان ادامه تکامل ژنتیکی و بیولوژیکی توضیح دهد.

پوپر قرائتی از تکامل زیستی عرضه می‌کند که در آن سازگاری به‌عنوان محور اصلی و نتیجه‌ای حاصل از یک فرایند حل مسأله است؛ تکامل زیستی محصول یک فرایند معرفتی است. در نتیجه بایستی تکامل علم از نظر پوپر نه یک تکامل انباشتی، بلکه بیشتر به معنای تغییر و یافتن راهکار برای حل یک مسأله بر اساس کارآمدی باشد. در نگاه تکاملی پوپر کارآمدی و وجه عمل‌گرایانه نظریه‌های علمی به‌صورت چشم‌گیری تقویت می‌گردد. هرچند وی همچنان تا آخر به صدق و کشف حقیقت به‌عنوان یک تابلو نشانگر و ایده تنظیمی باور دارد. این نکته، از جمله مهمترین مواردی است که نیاز به بازخوانی اندیشه‌های پوپر در سایه‌خوانش‌های تکاملی متأخر او را گوشزد می‌کند.

جهان ۳ پوپر یا همان جهان محتوای نظریه‌ها و کتاب‌ها و... جهانی است که زبان نقش اصلی را در آن بازی می‌کند. هرچند زبان در فلسفه پوپر از معنای گسترده‌ای برخوردار است و باید به آن به‌عنوان یک نهاد اجتماعی نگریست (که البته این نهاد اجتماعی را می‌توان به‌عنوان یک تکنولوژی در نظر گرفت) اما به نظر می‌رسد دارای یک اهمیت معرفت‌شناختی است. از آنجا که از یکسو زبان نوعی تکنولوژی است که با معیار کارآمدی سنجیده می‌شود، و از سوی دیگر زبان مقوم نظریه‌های علمی موجود در جهان ۳ است که پوپر با معیار صدق آنها را می‌سنجد، بازخوانی این وجه از نظام پوپر نیز در سایه‌اندیشه‌های تکاملی او ضروری می‌نماید. در این بازنگری پرسش اصلی این خواهد بود که منظر تکاملی صدق کماکان نقش هدایتگر قبلی در نظام پوپر را حفظ خواهد کرد؟

بنا به رأی پوپر تقریباً تمام معرفت ما پیشینی است؛ به این صورت که همه معرفتی که ما داریم تحت تأثیر چشمداشت‌های ما است که در مسیر تکامل زیستی برای ما حاصل شده و به ارث رسیده است. در واقع همان‌گونه که پیش‌از این نیز به آن اشاره شد ارتباط این فرضیه از آنجاست که معرفت پیشینی پوپر معرفت پیش از تجربه حسی و در هنگام تولد است؛ و این معرفت‌های هنگام تولد از فرایند تکامل حاصل شده‌اند.

منابع

- پوپر، کارل. (۱۳۸۰). جامعه باز و دشمنانش. (عزت‌الله فولادوند، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- (۱۳۶۹). جستجوی ناتمام. (ضیاء موحد، ویراستار، ایرج علی‌آبادی، مترجم). سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- (۱۳۸۱ الف). جهان‌گرایی‌ها، دو پژوهش درباره علیت و تکامل. (عباس باقری، مترجم). تهران: فرزانه روز.
- (۱۳۸۱ ب). جهان‌گرایی‌ها، دو پژوهش درباره علیت و تکامل. (عباس باقری، مترجم). فرزانه روز.
- (۱۳۹۷). زندگی سراسر حل مسئله است. (شهریار خواجه‌ان، مترجم). مرکز.
- (۱۳۷۴). شناخت عینی، برداشتی تکاملی. (احمد آرام، مترجم). علمی و فرهنگی.
- میلر، دیوید. (۲۰۰۷). "غلبه بر اعتیاد به موجه‌سازی". فلسفه تحلیلی، ۴(۰)، ۱۳۷-۱۴۸.
- Popper, Karl. (1957). *The Poverty of Historicism*. BOSTON: THE BEACON PRESS.
- (1972). *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach* (Revised edition). Oxford Eng. : New York: Oxford University Press.
- (1978). "Natural Selection and the Emergence of Mind". *Dialectica*, 32(34), 339-55.
- (1982). *Unended Quest: An Intellectual Autobiography*. La Salle: Open Court.
- (1984). *The Self and Its Brain: An Argument for Interactionism* (1 edition). London: Routledge.
- (1995). *In Search of a Better World* (1 edition). London: Routledge.
- (2005). *The Logic of Scientific Discovery*. Taylor and Francis.
- Ruse, Michael. (1977). "Karl Popper's Philosophy of Biology." *Philosophy of Science*, 44(4), 638-661.